

قیام سی تیر ۱۳۳۱ (از زبان حسن گرامی)

گفت وگو از: مرتضی رسولی پور

اشاره: حسن گرامی متولد ۱۳۰۴ در شمار افراد آگاه و مطلع از رخداد‌های معاصر ایران به ویژه دوران ملی شدن صنعت نفت است. به سبب علاقه و همسویی فکری با مواضع سیاسی آیت‌الله کاشانی، از سال‌های نخستین دهه ۱۳۲۰ در حلقه ارادتمندان ایشان درآمد و در ۱۳۲۶ با نوه دختری آن مرحوم ازدواج کرد. آنچه در این شماره می‌خوانید متن مصاحبه‌ای است که در ۲۵ خرداد سال جاری با ایشان انجام گرفته است.

□ از اینکه پذیرفتید در این مصاحبه شرکت کنید تشکر می‌کنم. خواهش می‌کنم بفرمایید واقعه ۳۰ تیر در چه شرایطی به وجود آمد؟ استعفای دکتر مصدق از سمت نخست‌وزیری چه دلیل موجهی داشت؟ نقش آیت‌الله کاشانی در مخالفت با قوام‌السلطنه و بازگرداندن دکتر مصدق به نخست‌وزیری چه بود؟

● خدمتتان عرض کنم پس از ملی شدن صنعت نفت با فشارهایی که انگلیس و آمریکا به دولت وارد می‌کردند، گرفتاریهایی برای پیروزی جنبش به وجود آورده بودند و طرفداران انگلیس و آمریکا جو نامطمئنی در مجلس ایجاد کردند. در چنین وضعی دکتر مصدق خیلی میل داشت به صورت آبرومندی خودش را از این ماجرا کنار بکشد؛ این بود که بدون اطلاع رفقا و دوستان و مردم تصمیم گرفت به دربار برود و با بهانه قراردادن انتصاب وزیر جنگ از مسئولیت کناره‌گیری کند. طبق سوابقی که داشتیم تا آن موقع وزیر جنگ را شاه انتخاب می‌کرد و دکتر مصدق می‌خواست خودش وزیر جنگ را تعیین کند. از این رو در مذاکره با شاه گفته بود اگر با پیشنهادم

موافقت نشود استعفا می‌کنم و چون شاه با نظر ایشان موافق نبود دکتر مصدق بدون اطلاع دوستان و افراد جبهه ملی به احمدآباد رفت. در احمدآباد بود که کم‌کم شایع شد ایشان از سمت نخست‌وزیری استعفا کرده.^۱ و متعاقب آن بعضی از افراد بعد از انتصاب قوام‌السلطنه به سمت نخست‌وزیری به دیدار ایشان رفتند. حتی از جبهه ملی هم چند نفر با قوام دیدار کردند. تنها آیت‌الله کاشانی بود که در همان دقایق اول بعد از انتصاب قوام به حسین علاء وزیر دربار تفهیم کرد و اخطار نمود که غیر از شخص دکتر مصدق هیچکس نباید نخست‌وزیر باشد. و صریحاً اعلام کرد من و ملت ایران با انتخاب قوام موافق نیستیم، در غیر این صورت مبارزه خود را شروع می‌کنیم. ایشان فرمودند من با اعلیحضرت مذاکره خواهم کرد اما چند دفعه که با ایشان مذاکره کرد نتیجه‌ای نگرفت. شاه به ایشان گفته بود من که دکتر مصدق را عزل نکردم، ایشان خودشان استعفا کردند و مصلحت این است که شخصی مقتدر مثل قوام‌السلطنه نخست‌وزیر شود. در این زمان آیت‌الله کاشانی منزل ما بود و چون نتیجه‌ای از مذاکره نگرفتند وقتی که دستجات مختلف از بازار اعم از کسبه و کارگر و همینطور سایر طبقات از تهران و شهرستانها به دیدن ایشان می‌آمدند درباره یک قیام ملی گسترده مذاکره می‌کردند. برگزاری اجتماعات و تبلیغات گسترده در شهر، نتیجه این مذاکرات بود و همین سروصداها قوام را وادار کرد تا به نحوی رضایت آیت‌الله کاشانی را فراهم کند. برای حصول به این تصور افراد مختلفی برای مذاکره به منزل ما آمدند.

□ آن روزها از میان چهره‌های رسمی و سیاسی کشور چه کسانی برای مذاکره با آیت‌الله کاشانی به منزل شما می‌آمدند؟

● حالا اسامی آنها ممکن است بعداً به یادم بیاید اما افراد مختلفی بودند از جمله دکتر علی امینی آمد و حتی گفتند قوام حاضر شده انتخاب شش یا هفت وزیر را در اختیار حضرت آیت‌الله بگذارد و تعهد هم بدهد که کار نفت را مطابق اصل ملی شدن به جایی برساند و این مشکل را حل کند. خوشبختانه حضرت آیت‌الله راضی نشد و اعلام کرد قوام حتماً باید ساقط شود و شخص دکتر مصدق مجدداً سرکار بیاید و خودش موضوع نفت را دنبال کند. به هر حال موضوع ۳۰ تیر مبارزه‌ای بود که ایشان با

۱. دکتر مصدق عصر روز چهارشنبه ۲۵ تیر ۱۳۳۱ از سمت نخست‌وزیری استعفا داد و خیر استعفای او ساعت ۹ صبح پنجشنبه ۱۶ تیر به مجلس داده شد و نمایندگان هوادار قوام در یک جلسه سری به زمامداری او رأی تمایل دادند.



۱۴۵

دکتر مصدق نخست‌وزیر هنگام ملاقات با آیت‌الله کاشانی | ۲۶۷۱-۴

تمام وجود خود و خانواده‌اش آن را دنبال کرد. هر روز اجتماعاتی از طبقات مختلف مردم مقابل منزل حاضر می‌شدند و ایشان از طریق تلفن با همه شهرستانها ارتباط داشت و به نمایندگان آنجاها دستوراتی می‌دادند. مثلاً عده‌ای از کرمانشاه عازم تهران شدند که در کاروانسرا سنگی عوامل سرلشکر وثوق بود، نمی‌دانم کی بود، جلوی آنان را گرفتند و تعدادی مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و همین موضوع یکی از موارد اختلاف در بعد از ۳۰ تیر شد.^۲ یعنی آیت‌الله کاشانی با انتصاب او از سوی دولت مخالفت کرد چون می‌گفتند مانع از حرکت مردم به سوی تهران شده و حتی تعدادی را کشته است.

۲. گروهی از مردم کرمانشاه، همدان و فزویین جهت اعلام مخالفت با قوام کفن پوشیده به سوی تهران حرکت کردند. عصر یکشنبه ۲۹ تیر این کفن‌پوشان تا کاروانسرا سنگی در نزدیکی تهران رسیدند و در آنجا با ژاندارمهایی که مانع حرکتشان شدند درگیری پیدا کردند. ژاندارمها به دستور سرلشکر وثوق عمل می‌کردند و وثوق پسرعموی دکتر مصدق بود که پس از استعفای قوام و روی کار آمدن مجدد مصدق به سمت معاونت وزارت دفاع برگزیده شد. انتصاب او به این مقام یکی از علل مخالفت آیت‌الله کاشانی، بقایی و مکی و جدایی آنان از مصدق بود.

□ تا جایی که بنده اطلاع دارم بعد از استعفای دکتر مصدق دو نفر به عنوان جانشین دکتر مصدق مطرح بودند، سید ضیاء و قوام. با توجه به اینکه بعد از وقایع آذربایجان رابطه بین شاه و قوام به هم خورد، به خصوص که نامه‌های سرگشاده قوام از اروپا به شاه در مخالفت با تغییر قانون اساسی و گرفتن اختیار انحلال مجلس این مخالفت را تشدید کرد، چطور شد که شاه از این دو گزینه احمد قوام را به نخست‌وزیری برگزید؟ نکته بعدی این است که سیدضیاء و قوام، هر دو انحلال مجلس را شرط قبول این منصب اعلام کردند. اگر توضیحی در این مورد دارید بفرمایید.

● کاملاً درست است. همانطور که می‌دانید شاه نسبت به قوام‌السلطنه و سید ضیاء بی‌اعتماد بود. قوام شخصی متکبر بود و من در اغلب موارد می‌دیدم که یک قدم جلوتر از شاه حرکت می‌کند. نسبت به شاه تندی می‌کرد، مثل اینکه با پسر بچه‌ای صحبت می‌کند با او حرف می‌زد. با در نظر گرفتن این روحیه بود که شاه لقب حضرت اشرف را از او گرفت. منتهی در جریان ملی شدن نفت، و بعد از استعفای دکتر مصدق می‌بایست کسی زمام دار شود که بتواند موضوع نفت را با انگلیسیها حل کند. قوام‌السلطنه در مسئله آذربایجان و امتیاز نفت شمال به روسها بخوبی نشان داده بود که می‌تواند در بازیهای سیاسی نقش ایفا کند و در مذاکرات موفق باشد. از سوی دیگر سیدضیاء مورد اعتماد نبود و شاه همواره نگران بود که ممکن است او کودتایی مشابه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ علیه او انجام دهد. حتی قبل از نخست‌وزیری دکتر مصدق هم سیدضیاء مطرح بود و به همین دلیل که عرض کردم شاه نظر مساعدی نسبت به نخست‌وزیری سیدضیاء نداشت. از اینرو مشاوران نودیک شاه تشخیص دادند که قوام‌السلطنه خطرش برای شاه کمتر است.

□ شما چه مشاهداتی از آن روزها دارید؟

● زمانی که اعلامیه معروف کشتیبان را سیاستی دگرآمد از سوی قوام صادر شد، او در واقع با صدور این اعلامیه به نوعی اتمام حجت کرد. حتی آن‌طور که شنیدم گفت: من مجلس را بر سر آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق خراب می‌کنم. بعد از آن در خیابان گرامی که محل کارم بود (بین خیابان گرگان و خیابان مازندران) در هر طرف خیابان دو تانک گذاشته بودند تا از ورود و خروج مردم جلوگیری کنند، حکم دستگیری آیت‌الله کاشانی را هم در لحظات آخر صادر کرده بودند اما چون بازاریها و بازرگانان هر روز در منزل ما اجتماع می‌کردند این کار برای دولت میسر نشد. روز ۲۹ تیر ماه

حضرت آیت‌الله با صدور اعلامیه‌ای خطاب به دربار یادآور شدند که اگر در ظرف ۲۴ ساعت قوام ساقط نشود من حملات خودم را به طرف دربار ادامه خواهم داد.^۳ روز ۳۰ تیر قرار بود به محل حزب زحمتکشان بروم، چون قرار بود اجتماعی داشته باشیم و مذاکراتی انجام بدهیم، به آنجا رفتم تا به اتفاق دکتر بقایی از محل حزب خارج شویم. آن روز مردم زیادی کشته شدند. وقتی دکتر بقایی را دیدم سوار اتومبیل من شد. به چهار راه مخبرالدوله که رسیدیم چهار سرنیزه تو ماشین آمد. دکتر بقایی نماینده مجلس بود و مصونیت سیاسی داشت. وقتی که ایشان را شناختند به ما اجازه حرکت دادند. باید عرض کنم پس از استعفای دکتر مصدق چند تن از نمایندگان جبهه ملی با شاه ملاقات کردند. شاه به آنان گفته بود آقای دکتر مصدق خودش استعفا داده و مجلس هم به قوام رأی داده، او فعلاً نخست‌وزیر است بنابراین در پی یک راه قانونی برای برکناری قوام بگردید.^۴ این قسمت از گفته شاه به این معنی بود که بین خودتان یک فرد مطمئن انتخاب و معرفی کنید تا فرمان نخست‌وزیری او صادر شود. دکتر بقایی آن روز به این نمایندگان گفت که ما اینجا نیامدیم مردم را به کشتن دهیم و خودمان مقامی پیدا کنیم، طبق نظر و دستور آیت‌الله کاشانی، شخص دیگری غیر از دکتر مصدق نمی‌تواند در شرایط فعلی نخست‌وزیر باشد و باید ایشان را به سرکار خودش برگرداند.^۵ این بود که بعد از ظهر ۳۰ تیر درحالی که جمعیت هنوز متفرق

۳. متن نامه آیت‌الله کاشانی از این قرار بود:

۲۹ تیرماه، جناب آقای علاء دام‌ظله،

عرض می‌شود بعد از شما ارسنجانی از جانب قوام‌السلطنه آمد و گفت به شرط سکوت، قوام انتخاب شش وزیرش را در اختیار من می‌گذارد. همان‌طور که حضوری عرض کردم به عرض اعلیحضرت برسانید اگر در بازگشت دولت دکتر مصدق تا فردا اقدام نفرماید دهانه تیز انقلاب را با جلوداری شخص خودم متوجه دربار خواهم کرد. در انتظار اقدامات مجدانه شما.

والسلام، سید ابوالقاسم کاشانی

۴. بامداد روز شنبه ۲۸ تیر چهار نفر از نمایندگان جبهه ملی (مشار، علی شایگان، کریمی و حاج سیدجوادی) با شاه ملاقات و مذاکره کردند. شاه در این ملاقات گفته بود: من به انکای گزارش رئیس مجلس که گفت اکثریت نمایندگان رأی تمایل به زمامداری قوام‌السلطنه داده‌اند فرمان نخست‌وزیری او را صادر کردم و از جریانهای داخلی مجلس خیر ندارم. فعلاً ایشان نخست‌وزیراند و از هر بی‌نظمی با نهایت قدرت جلوگیری خواهد شد. در پی راه قانونی برای برکناری قوام بگردید. عبارت اخیرشاه نشان می‌دهد که وی برخلاف میل باطنی و در نتیجه فشار دیگران فرمان نخست‌وزیری قوام را صادر کرده بود و بدش نمی‌آمد که زمینه سقوط او به دست مصدق و طرفدارانش فراهم شود.

۵. متعاقب این مذاکره بود که اعلامیه زیر انتشار یافت: ما امضاء کنندگان ذیل، نمایندگان مجلس شورای ملی

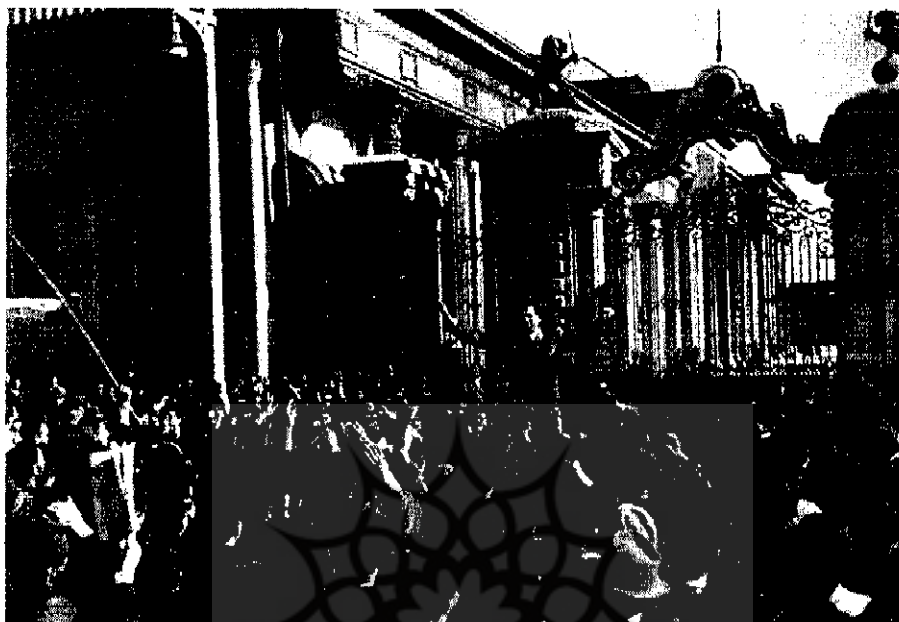
نشده بود و به سمت دربار حرکت می‌کرد و خوب یادم است که آقای علاء در زیرزمین خانه ما تقریباً به دست و پای حضرت آیت‌الله افتاده بود و می‌گفت: آقا یک کاری کنید، این جمعیت به طرف دربار می‌رود و شعارهای ناهنجار می‌دهد، در این موقع به مصلحت مملکت نیست و خارجیها از این وضع به نفع خودشان بهره می‌برند. شما کاری کنید و نماینده‌ای بفرستید تا مانع از اقدامات جمعیت شود. این بود که به امر آیت‌الله، عده‌ای رفتند و جمعیت را از راه برگرداندند و به این ترتیب آرامش برقرار شد. خوشبختانه کار به نتیجه رسیده بود و فرمان برکناری قوام صادر شد. آن شب تنها شبی بود که در تهران آرامش کامل برقرار شد. و هیچ گزارشی از دزدی و تعدی به حقوق مردم نیامد. در نتیجه این اقدامات و فعالیتها فرمان نخست‌وزیری مجدد دکتر مصدق صادر شد و ایشان زمام امور را دوباره به دست گرفتند.

در این چند روزه نخست‌وزیری قوام در منزل ما عده زیادی می‌آمدند و تمام فعالیتهایی را که تصور کنید در مورد جنگ پارتیزانی وجود داشت در این مدت به چشم می‌دیدیم و همچنین اقدامات زیادی جهت بهبودی مجروحان به عمل می‌آمد.

□ مرحوم حسین مکی در جلد پنجم کتاب سیاه نامه‌ای از آیت‌الله کاشانی خطاب به حسین علاء آورده که جنابعالی هم به آن اشاره کردید. مطابق این نامه غیر از حسین علاء اشخاص دیگری مثل حسن ارسنجانی هم با ایشان ملاقات کرده‌اند؟

● بله، فرمایش شما کاملاً صحیح است، غیر از ارسنجانی افراد دیگر هم می‌آمدند و سعی داشتند که آقا یک خرده نرم‌تر برخورد کنند، بلکه سازشی حاصل شود در صورتی که ایشان حاضر به هیچ نوع سازشی نشدند. متأسفانه حضرت آیت‌الله در واقعه ۳۰ تیر خیلی مظلوم واقع شدند به طوری که دستجات توده‌ای و حتی گروههای وابسته به جبهه ملی حاضر نیستند نقش آیت‌الله را در این واقعه آنطور که بوده نشان دهند. آنها طوری از واقعه ۳۰ تیر سخن می‌گویند که انگار مردم به طور خودجوش به صحنه آمدند در حالی که اگر حضرت آیت‌الله سکوت می‌کردند مسلم بدانید که آقای دکتر مصدق به سرکار بر نمی‌گشت.

→ در تأیید سوگندی که برای حفظ مبانی مشروطیت در مجلس شورای ملی یاد کرده‌ایم و به علت این که در شرایط فعلی ادامه نهضت ملی جز با زمامداری دکتر مصدق میسر نیست متعهد می‌شویم با تمام قوای خود و وسایل موجود از دکتر مصدق پشتیبانی نماییم.



نظارات مردم در مقابل مجلس شورای ملی | ۳۷۵۷-۱۴

□ دکتر حسن ارسنجانی در یادداشت‌های سیاسی خود نوشته که در روز جمعه ۲۷ تیرماه عیسی سیهیدی و دونفر دیگر از اعضای حزب زحمتکشان دکتر بقایی به خانه قوام آمدند و این روایت را جلال آل احمد هم که آن روزها همراه با خلیل ملکی در حزب زحمتکشان بقایی بود تأیید می‌کند. چنانچه این مطلب درست باشد چگونه می‌شود دشمنی دکتر بقایی با قوام السلطنه را باور کرد؟

● تا جایی که من می‌دانم این ملاقات صورت گرفته، اما دکتر بقایی همواره با قوام اظهار دشمنی می‌کرد و سازشی بین این دو برقرار نبود چون بعد از برکناری قوام، ایشان موضوع تعقیب قوام و مصادره اموال او را دنبال می‌کرد. حزب زحمتکشان در جریان ۳۰ تیر خیلی فعالیت کرد و قربانی هم داد. البته مجمع مسلمانان مجاهد و شمس قنات آبادی و تشکیلات بازار هم فوق‌العاده فعالیت داشتند. به هر حال من تصور نمی‌کنم بین حزب زحمتکشان و قوام مطلقاً سازشی برقرار بوده باشد. بیش از این نمی‌دانم. من نقش دکتر بقایی را در آن روزها کاملاً مثبت می‌دانم. حتی بعد از برکناری قوام موضوع تعقیب قوام و مصادره اموالش عمده‌ترین اختلافی بود که بین

دکتر بقایی و دکتر مصدق به وجود آمد. لابد اطلاع دارید که در سالگرد ۳۰ تیر که می‌خواستند این روز را جشن بگیرند دکتر بقایی گفت اگر یک نفر از توده‌ایها در این بابویه بیاید جنگ و خونریزی شدید راه خواهد افتاد. این بود که دستور دادند هر یک از گروهها برای خود بطور مستقل برنامه داشته باشند.

□ نکته دیگری که در مورد دکتر بقایی مطرح است اعلامیه تندی بود که روز ۳۰ تیر با امضای ایشان صادر شد و در آن بوی کینه‌توزی و انتقام‌جویی می‌آمد. او مردم را به خشونت و بی‌رحمی در برابر افسران و درجه‌داران ارتش و شهربانی فراخواند و علناً از مردم خواست زن و بچه و پدر و مادر این افسران را قطعه‌قطعه کنند و خانه آنان را به آتش بکشند. صدور چنین اعلامیه‌ای آن هم از ناحیه یک استاد دانشگاه که همواره مدعی آزادیخواهی و اخلاق بود قابل تأمل است.

● این اعلامیه که می‌فرمایید در مورد مجازات مسبین جریان ۳۰ تیر بود. دکتر بقایی مردم را تهییج کرد تا با سربازان مقابله کنند، همین کار را هم انجام داد و کسی هم مخالف نبود.

□ جناب آقای گرامی صدور این اعلامیه غیر مسئولانه در شرایطی بود که آیت‌الله کاشانی متعاقب آن با صدور اعلامیه‌ای به مردم توصیه می‌کنند از اهانت به سربازان و افسران خودداری نموده و از دادن شعارهای زننده و جملات ناپسند که منافی مصالح مملکتی است جداً خودداری کنند!

● به طور کلی دکتر بقایی همیشه نسبت به مخالفینش یک مقدار حالت تند داشت و اگر متوجه می‌شد کسی خطایی کرده هیچوقت گذشت نمی‌کرد و همین موجب شده متأسفانه وجهه‌اش نزد مردم پایین بیاید. یکی از اختلافات اساسی ایشان با دکتر مصدق بر سر اطرافیان دکتر مصدق بود، افرادی که اسم‌شان در اسناد کشف شده از خانه سدان بیرون آمد. دکتر بقایی هیچوقت حاضر نشد این موضوع را به سکوت برگزار کند در حالی که دکتر مصدق از او می‌خواست که ساکت باشد. اشتباهش همین بود و ایراد مهم دیگری نمی‌توانیم به ایشان بچسبانیم. چون خواستید از مشاهداتم بگویم باید عرض کنم دو سه روز بعد از واقعه ۳۰ تیر سرلشکر علوی مقدم فرماندار وقت تهران که به علت تیراندازی افراد تحت فرماندهی‌اش به سوی مردم مورد کینه مردم قرار گرفته بود و آیت‌الله کاشانی، دکتر بقایی و دیگران دنبالش بودند تا او را

محاكمه کنند نیمه شب به منزل ما آمد. درست زمانی بود که میهمانان رفته بودند و حضرت آیت‌الله می‌خواستند استراحت کنند. وقتی من دم در رفتم دیدم سرلشکر علوی مقدم است. گفتم تیمسار اینجا آمدی چکار کنی؟ مگر از جان خودت سیر شدی؟ گفت: فلانی خواهش می‌کنم پدرت را صدا کن بیاید پیش من و گفتم اگر کسانی که در منزل هستند بدانند شما اینجا آمدی حرفم را قطع کرد و گفت: مهم نیست هرکاری می‌خواهند بکنند فقط بگو پدرت اینجا بیاید. خودش هم پشت در، در کناری ایستاد. پدرم را صدا کردم و باهم به دیدنش رفتیم. تیمسار وقتی پدرم را دید به دست و پایش افتاد و گفت: فقط یک لحظه به من اجازه بدهید داخل شوم و به حضرت آقا چند کلمه بگویم بعد هم در اختیار شما هستم، هرکاری خواستید انجام دهید. فکر نمی‌کنم کسی تا حالا این داستان را شنیده باشد. پدرم وقتی دید او با پای خودش اینجا آمده نزد آیت‌الله رفت و گفت: آقا این آدم هرچه کرده الان در اختیار ماست فقط عصبانی نشوید. به هر حال وقتی تیمسار داخل شد به آیت‌الله گفت: می‌خواهم حقانیت خودم را ثابت کنم و بگویم که در این چند روزه بر من چه گذشت. می‌گفت: روزی که من به اتفاق دکتر مصدق به دیدن شاه رفتیم پس از برگشتن از دربار دکتر مصدق با تنها کسی که حرف زد من بودم. ایشان گفت: من استعفا کردم و از این لحظه دیگر نخست‌وزیر نیستم. به ایشان عرض کردم: بفرمایید تکلیف من چیست؟ اگر اجازه دهید من هم استعفا کنم. دکتر مصدق گفت: تو حتماً باید در سمت خود بمانی. به ایشان عرض کردم استعفای شما ممکن است گرفتاریهایی به وجود آورد و اجتماعات تشکیل شود و خدای نکرده به سوی مردم تیراندازی شود. در آن صورت من نمی‌دانم تکلیف چیست؟ دکتر مصدق گفت: در این صورت اگر چنین پیشامدی بشود باز هم بهتر است خودت در رأس کار باشی، در این صورت می‌توانی از شدت درگیریها جلوگیری کنی و تأکید کرد که هیچوقت استعفا نکن. سرلشکر ادامه داد می‌توانید این مطالب را از شخص دکتر مصدق هم بپرسید. به هر حال من وظیفه خودم را انجام دادم و شخص دکتر مصدق مانع از استعفای من شد و الا من همان روزهای اول استعفاء داده بودم. وقتی که آیت‌الله مطالب او را شنید به او گفت: به این ترتیب تو برو و تا دوسه روز در جایی مخفی بمان تا من با دکتر مصدق در این مورد صحبت کنم و حقایق بر من روشن شود. ترتیبی می‌دهم که کسی مزاحم تو نشود و اگر گناهی نداشته باشی مزاحمتی برایت فراهم نخواهد شد. همینطور هم شد اما پس از واقعه

۳۰ تیر، که نقش اصلی را همانطور که عرض کردم آیت‌الله کاشانی داشت و واقعاً در این موضوع هنوز بخوبی همه نمی‌دانند که حضرت آیت‌الله متحمل چه زحماتی شدند، اختلافات شروع شد و بالا گرفت و لایحه تعقیب قوام اجرا نشد که مطالبی طولانی است و فرصت بیشتری می‌خواهد تا بیشتر توضیح دهم.



شپوهنگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی